



بابا، داشت توی باغچه، سبزی می کاشت. من نگاهش می کردم.
بابا گفت: «تا چند وقت دیگر، از سبزی‌های تازه‌ی باغچه‌ی خودمان می خوریم.»
گفتم: «بابا، کاش می شد پول را هم بکاریم، تا درخت پول داشته باشیم!»
بابا خندید و گفت: «خُب، وقتی سبزی می کاریم، مثل این است که پول کاشته‌ایم.»
با تعجب پرسیدم: «چرا؟...»
بابا گفت: «چون ما خودمان داریم سبزی تولید می کنیم. دیگر مجبور نیستیم پول بدهیم و سبزی بخریم. پول مان را پس انداز می کنیم. کم کم پس اندازمان بیشتر و بیشتر می شود...»
با خوش حالی گفتم: «راست می گویی بابا! درست مثل این است که پول بکاریم.»
بعد هم تند تند به او کمک کردم تا سبزی بیشتری بکارد.

درخت پول

● علیرضا متولی
● تصویرگر: سحر عجمی

